

Religious Research

Vol. 13, No. 26, March 2025, 235-262

(DOI) 10.22034/jrr.2025.497196.2253

A Critical Analysis of Schleiermacher's and Jonathan Edwards's Views on the Effect of the Torments of the Damned on the Bliss of the Blessed

Hamid Khosravani¹

Abedin Darvishpour²

(Received on: 2024-12-30; Accepted on: 2025-05-31)

Abstract

Abstract

This article aims to examine and critique the contrasting views of Jonathan Edwards and Friedrich Schleiermacher on an important issue in the philosophy of religion, namely, the relationship between the inhabitants of Heaven and Hell. According to Edwards, the blessed' awareness of the suffering of the damned not only explains divine justice but also deepens their pleasure and satisfaction. By contrast, Schleiermacher challenges this view by appealing to concepts such as divine mercy, human dignity, and psychological conflict. Employing an interpretive method and an analytical-critical approach, this article elucidates the theoretical foundations of both views and examines their epistemological, ethical, and theological limits and implications. The findings of the study indicate that, despite their epistemological and theological differences, both views face conceptual shortcomings in providing a comprehensive and just account of the relations among the inhabitants of the afterlife. Accordingly, the article argues that rethinking the meaning and possibility of eschatological blessedness requires a more comprehensive alternative framework that integrates justice, mercy, and awareness.

Keywords: Schleiermacher, Jonathan Edwards, Heaven, Hell, the Blessed, Divine Justice, Divine Mercy.

1. PhD Graduate in Islamic Theology, Shahid Motahari University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
Email: khosravani.h7@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Lorestan University, Khorramabad, Iran
Email: darvishpour.a@lu.ac.ir

تحلیل انتقادی دیدگاه شلایرماخر و جاناتان ادواردز از تأثیر عذاب جهنمیان بر سعادت بهشتیان

حمید خسروانی^۱

عابدین درویش پور^۲

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰]

چکیده

این مقاله با هدف بررسی و نقد دیدگاه‌های متقابل جاناتان ادواردز و فریدریش شلایرماخر در یکی از مسائل مهم فلسفه دین، یعنی رابطه ساکنان بهشت و جهنم، نگاشته شده است. بر پایه دیدگاه ادواردز، آگاهی بهشتیان از رنج دوزخیان نه تنها تبیین‌کننده عدالت الهی است، بلکه به تعمیق لذت و رضایت آنان نیز منجر می‌شود. در مقابل، شلایرماخر با تکیه بر مفاهیمی چون رحمت الهی، کرامت انسانی، و تعارض روان‌شناختی، این نگاه را به چالش می‌کشد. این مقاله با روش تفهیمی و رویکردی تحلیلی - انتقادی، ضمن تبیین مبانی نظری هر دو دیدگاه، به بررسی حدود و پیامدهای معرفتی، اخلاقی و الهیاتی آن‌ها می‌پردازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هر دو دیدگاه، به رغم تمایزهای معرفتی و الاهیاتی‌شان، در ارائه تفسیری فراگیر و عادلانه از مناسبات اخروی دچار کاستی‌های مفهومی‌اند. مقاله بر این اساس استدلال می‌کند که برای بازاندیشی در معنا و امکان سعادت اخروی، لازم است چارچوبی بدیل و جامع‌تر از ترکیب عدالت، رحمت و آگاهی ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: شلایرماخر، جاناتان ادواردز، بهشت، جهنم، رستگاران، عدالت الهی، رحمت الهی.

۱. دانش‌آموخته دکتری کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران (نویسنده مسئول) khosravani.h7@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران darvishpour.a@lu.ac.ir

مقدمه

مسئله ارتباط میان عذاب جهنمیان و سعادت بهشتیان، سالهاست که از مسائل چالش برانگیز و بسیار بحث برانگیز در الهیات مسیحی و فلسفه دین، به ویژه در سنت های پروتستانی و کاتولیکی، محسوب می شود. اهمیتی که فیلسوفان و الهیدانان غربی به این موضوع داده اند باعث شده است طی دو قرن اخیر متفکرانی برجسته مانند جاناتان ادواردز (Edwards, 1745/2008) و فریدریش شلایرماخر (Schleiermacher, 1799/1999; 1821/2003) به صورت جدی درباره آن سخن بگویند و نظریات متمایزی مطرح کنند.

ادواردز، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین الهیدانان پروتستان دوران استعمار آمریکا، بر عدالت مطلق الهی تأکید داشت. او معتقد بود مشاهده عذاب جهنمیان، حتی نزدیکان، برای بهشتیان نوعی رضایت و شادی به همراه خواهد داشت، زیرا تحقق عدالت الهی که محوری ترین جلوة حکمت خداوند است را نشان می دهد. (Edwards, 1745/2008) در این دیدگاه، عدالت الهی بدون هر گونه تخفیف یا تساهل اجرا می شود و شادی بهشتیان در برابر عذاب گناهکاران، لازمه تحقق کامل عدالت است.

در نقطه مقابل، شلایرماخر، یکی از مؤسسين الهیات مدرن آلمان، با نگاهی مبتنی بر محبت الهی و حساسیت اخلاقی، چنین دیدگاهی را نقد کرده است. او استدلال می کند که تصور شادی بهشتیان از عذاب گناهکاران نمی تواند با مفهوم محبت الهی و انسان دوستی سازگار باشد و چنین برداشتی به تضعیف ماهیت رحمت خداوند و اخلاق دینی منجر می شود (Schleiermacher, 1799/1999; 1821/2003). به نظر وی، عدالت و محبت باید توأمان و در تعادل باشند و بیشتر بر نقش تکامل اخلاقی و معنوی انسان ها تأکید می کند. با اینکه این بحث قدمتی بلند دارد، همچنان یکی از مسائل لاینحل و محل جدال در الهیات معاصر است. به اذعان متفکرانی چون Wright (2006) و Stump (2010)، تعامل میان عدالت و رحمت، و تبیین رابطه عذاب و سعادت پس از مرگ، یکی از پرسش های بنیادی فلسفه

دین و الهیات مسیحی است که پاسخ نهایی و جامعی نیافته است. همین موضوع اهمیت بررسی انتقادی و مقایسه‌ای دیدگاه‌های کلاسیک ادواردز و شلایرماخر را نشان می‌دهد. نگاه انتقادی در این مقاله به معنای تحلیل و ارزیابی فلسفی - الهیاتی دیدگاه‌ها در چند مؤلفه است:

۱. ارزیابی تطبیقی ماهیت عدالت و محبت در هر دیدگاه؛
 ۲. بررسی پیامدهای اخلاقی و روانشناختی دو نگرش؛
 ۳. تحلیل سازگاری هر نظریه با آموزه‌های کلی دین؛
 ۴. سنجش تأثیر این دیدگاه‌ها بر پیروان و جریان‌های الهیاتی پس از آن؛
 ۵. تلاش برای شفاف‌سازی ابعاد مبهم یا متناقض هر دیدگاه (Wright, 2006; Stump, 2010).
- در منابع فارسی نیز مطالعاتی در حوزه عدالت و محبت الهی و مباحث مرتبط انجام شده است (جعفری، ۱۳۹۵؛ صفایی حائری، ۱۳۹۰)، اما عمدتاً فرصت تحلیل دقیق و مقایسه‌ای دیدگاه‌های خاص این دو الهیدان برجسته فراهم نشده است. این خلا پژوهشی، ضرورت ورود به یک تحلیل مستند، نقادانه و تحلیلی را به شدت افزایش می‌دهد.
- هدف این پژوهش، علاوه بر پر کردن این خلا، کمک به فهم بهتر تعامل میان عدالت و محبت الهی، و فراهم ساختن زمینه‌ای برای گفتگوهای بین‌مذهبی و فلسفی است که می‌تواند پیامدهای عملی و اخلاقی مهمی در زندگی دینی و تجربه معنوی انسان‌ها داشته باشد (موسوی نژاد، ۱۳۹۸؛ انصاریان، ۱۳۹۲).

۱. سه مسئله اساسی

۱.۱. آیا آگاهی از رنج دیگران، سعادت را به مخاطره می‌اندازد؟

برخی الهی‌دانان مسیحی مانند فریدریش شلایرماخر بر این باورند که آگاهی از عذاب جهنمیان می‌تواند سعادت رستگاران را مختل کند. (Schleiermacher, 1830, pp. 721–722).

این استدلال بر پایه اصل اخلاقی همبستگی انسانی حتی در افق ابدیت استوار است؛ بدین معنا که انسان‌ها حتی در سرمدیت نیز نمی‌توانند به رنج دیگران بی‌اعتنا باشند.

شلایرماخر در فصل مختصری از کتاب مهم خود (The Christian Faith با عنوان «در باب محکومیت ابدی»

(On Eternal Damnation) به نقد این آموزه می‌پردازد. وی ابتدا این فرض را بررسی می‌کند که سعادت‌مندان به نوعی از وضعیت جهنمیان آگاه خواهند بود، حتی اگر مواجهه‌ای مستقیم با آنان نداشته باشند. او می‌نویسد:

اگر محکومیت ابدی را در نسبت با سعادت ابدی بررسی کنیم، به روشنی درمی‌یابیم که در صورت وجود محکومیت ابدی، سعادت ابدی نمی‌تواند تحقق یابد. زیرا حتی اگر این دو وضعیت در حوزه‌هایی کاملاً مجزا واقع شده باشند، سعادت که به درستی تحلیل شود، نمی‌تواند با ناآگاهی مطلق نسبت به فقدان سعادت در دیگران همراه باشد؛ خاصه اگر این جدایی نتیجه حکمی عام باشد که در آن هر دو گروه شرکت داشته‌اند و از حال یکدیگر آگاهند (Schleiermacher, 2016, § 163, pp 997–998).

شلایرماخر در ادامه تأکید می‌کند که ورود به سعادت ابدی با تقویت حس همدلی و محبت همراه است، نه خاموشی آن؛ بنابراین، این آگاهی نسبت به عذاب دیگران نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه حتی تقویت می‌شود. این نکته، تأثیر عذاب جهنمیان بر آرامش روانی نجات‌یافتگان را تشدید می‌کند. افزون بر آن، پیش از وقوع داوری نهایی، هنوز امیدی برای اجتناب از محکومیت وجود دارد، اما پس از آن، این امید کاملاً از میان می‌رود و رنج حاصل از همدلی، شدت بیشتری می‌یابد:

اگر آگاهی سعادت‌مندان از وضعیت محکومان حتی اندک باشد، نمی‌توان فرض کرد که این آگاهی بدون هیچ احساسی همراه باشد. اگر طبیعت انسانی ما پس رفت نمی‌کند، آنگاه احساس نسبت به محکومان نیز باید باقی بماند و چنین احساسی، بدون تردید،

در وضعیت سعادت اختلال ایجاد می‌کند؛ به‌ویژه که برخلاف نمونه‌های مشابه در این زندگی، در آنجا هیچ‌امیدی برای پایان رنج وجود ندارد (Schleiermacher, The Christian Faith, 2016, §163, pp. 997–998).

شلایرماخر همچنین فرض می‌گیرد که پس از مرگ نیز نوعی آگاهی یا استمرار حافظه نسبت به روابط انسانی باقی می‌ماند. این پیوستگی میان انسان‌ها، ورای زمان و مکان، نشانگر آن است که عذاب دیگران حتی در زندگی اخروی نیز نمی‌تواند از قلمرو ادراک و تأثیر اخلاقی انسان بیرون رود. او در این باره می‌نویسد که آگاهی از این پیوستگی، حتی اگر روابط ظاهراً گسسته شده باشند، می‌تواند نوعی دلسوزی و احساس مسئولیت عمیق را برانگیزد؛ نوعی تأکید بر عدالت اخلاقی فرازمانی که همه انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد (Schleiermacher, 2016, §163, pp. 997–998).

شلایرماخر به این واقعیت اشاره می‌کند که در جهان، یک نظم الهی حاکم است که در آن همه چیز به یکدیگر مرتبط است. بنابراین، اگر ما از شرایطی سود برده‌ایم که به زیان دیگران بوده است، نمی‌توانیم این ارتباط را نادیده بگیریم. آگاهی از این ارتباط، احساس مسئولیت ما را عمیق‌تر می‌کند و ما را وادار می‌سازد تا به جنبه‌های اخلاقی و روحانی اعمال خود توجه بیشتری داشته باشیم. وقتی متوجه می‌شویم که خوشبختی ما و بدبختی دیگران با یک شبکه واحد جهانی نظامند مرتبط است، این شناخت یک «کیفیت پرنفوذ» به احساس ما اضافه می‌کند که می‌تواند شامل همدلی، احساس گناه، یا حتی تعهد به اصلاح شرایط ناعادلانه باشد (Schleiermacher, 1799/1999, §§ 163, pp. 997–998; Stump, 2010, pp. 120–125؛ Wright, 2006, pp. 45–48). در واقع، شلایرماخر تأکید می‌کند که این آگاهی نباید صرفاً نظری باشد، بلکه باید به تغییری در رفتار و نگرش ما منجر شود. در یک نظم الهی، هیچکس نمی‌تواند به‌طور جداگانه و بی‌توجه به دیگران عمل کند (Schleiermacher, 1821/2003, pp. 300–305).

شلایرماخر نتیجه می‌گیرد که نباید فرض کنیم که بخش اعظم بشریت در نهایت به عذاب ابدی محکوم خواهند شد، یا این که سخنان عیسی نشان‌دهنده باور او به این بوده که اکثر بشریت به عذاب ابدی محکوم خواهند شد (مانند باور آگوستین به جمعیت هلاک شده). بنابراین، از هر دو سو نگرسته شده، در تلاش برای تصور این که نتیجه نهایی رستگاری به گونه‌ای باشد که برخی در سعادت برتر سهیم باشند، اما دیگران - و به واقع طبق تصور متداول، بزرگ‌ترین بخش از نژاد انسانی - به نحو برگشت‌ناپذیری در وضعیتی بدون سعادت باشند، مشکلات بزرگی وجود دارد. در نتیجه، نباید به چنین نظریه‌ای بدون شواهد قاطع که عیسی خودش این نتیجه را به این صورت پیش‌بینی کرده باشد، پایبند باشیم، و ما هیچ‌گونه شواهدی نداریم. بنابراین، ما باید دست‌کم به طور مساوی به آن دیدگاه معتدل‌تر که هنوز برخی آثار آن در کتب مقدس وجود دارد، حق دهیم، به این معنا که به قدرت رستگاری، بازیابی عمومی تمامی ارواح انسانی در نهایت رخ خواهد داد (Schleiermacher, 2016, Section 163, pp. 997-998).

شلایرماخر با تأکید بر نقش تجربه دینی و احساس وابستگی مطلق انسان به خدا، تصویری از نجات ترسیم می‌کند که در آن تأکید بر آگاهی فردی و رابطه شخصی با خدا، جایگزین مفاهیم سنتی‌تری چون عدالت کیفری الهی و پاداش و مجازات می‌شود. بر همین اساس، او تمایلی به پذیرش جهنم به عنوان مکانی برای عذاب ابدی ندارد، چرا که چنین باوری با تصویر مهربانانه و آشتی‌جویانه‌ای که از خدا ارائه می‌دهد، ناسازگار است.

اما برخی از منتقدان مانند کرونن و ریتان (Kronen & Reitan, 2011, pp. 80-89) با این برداشت مخالف کرده‌اند و معتقدند که حذف یا نادیده‌انگاشتن عذاب گناهکاران در آخرت، می‌تواند عدالت خداوند را زیر سؤال ببرد. آنان استدلال می‌کنند که حتی اگر بهشتیان از رنج دوزخیان بی‌خبر باشند، این پرسش باقی می‌ماند که آیا بهشت بدون آگاهی از رنج دیگران می‌تواند عادلانه و نیکو باشد. از سوی دیگر، تالبوت، الهیدان مسیحی

و استاد دانشگاه ویلامت، با تأکید بر سازگاری نجات همگانی با صفات الهی، این چالش را مطرح می‌کند که اگر برخی از مخلوقات در جهنم به عذاب ابدی گرفتار باشند، چگونه می‌توان بهشت را مکانی برای آرامش و شادی حقیقی دانست؟ (Talbot, 1990b, pp. 237-241; 1990a, pp. 19-43). بنابراین، این دیدگاه‌ها در اصل با موضع شلایرماخر که با حذف جهنم یا بی‌توجهی به عدالت جزایی، تصویر خاصی از رستگاری ترسیم می‌کند، در تعارض اند.

۱.۲. آیا خداوند می‌تواند در آگاهی رستگاران تصرف کند؟

در مقابل، ویلیام لین کریگ (Craig, 1991, p. 306) به نفع شلایرماخر استدلال می‌کند که خداوند می‌تواند با پاک کردن حافظه و خاطرات نجات‌یافتگان، مشکل تعارض میان عدالت الهی و سعادت بهشتی را حل کند. بر اساس دیدگاه کریگ، این اقدام می‌تواند از بروز احساساتی همچون ندامت یا همدردی با گناهکاران در میان نجات‌یافتگان جلوگیری کند. به این ترتیب، بهشت به عنوان مکانی برای سعادت مطلق و بدون هرگونه عذاب یا ناراحتی باقی می‌ماند. این نظریه، هرچند جذاب به نظر می‌رسد، اما دو مسئله فلسفی و الهیاتی جدی را مطرح می‌کند که نیازمند بررسی عمیق‌تر است:

نخست جان هیک در انتقاد از شلایرماخر و کریگ، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا حذف خاطرات نجات‌یافتگان نقض آزادی یا هویت آنها نخواهد بود. (Hick, 1983, pp. 112-117). هیک استدلال می‌کند که هویت فردی به خاطرات و تجربیات گذشته وابسته است و هرگونه مداخله در این حوزه می‌تواند آزادی معنوی و اخلاقی انسان را تحت تأثیر قرار دهد. از دیدگاه او، اگر بهشت بر پایه جهل و نادانی دستکاری شده یا آگاهی محدود شده، بنا شود، دیگر نمی‌توان آن را مکانی برای تحقق سعادت حقیقی دانست. به عبارت دیگر،

هیچ باور دارد که بهشت تنها در صورتی می‌تواند ارزشمند و حقیقی باشد که آزادی و آگاهی کامل نجات‌یافتگان حفظ شود.

سپس پل تیلیش نیز در همراهی با هیچ، مسئله دیگری را مطرح می‌کند. او از منظر مهربانی و عدالت الهی می‌پرسد که چگونه خداوند، موجودی بی‌نهایت مهربان، می‌تواند خاطرات دردناک گناهکاران را از آگاهی خود پاک کند؟ (Tillich, 2000) تیلیش با ارجاع به کتاب شجاعت بودن، بر این باور است که مهربانی الهی در ذات خود حتی در جهان ابدی به معنای مشارکت فعال در رنج بشر است؛ این استدلال به نوعی بر ضد نظریه کریگ عمل می‌کند، زیرا ادعا می‌کند که خداوند نمی‌تواند نسبت به بخش‌هایی از خلقت خود، حتی گناهکاران، بی‌تفاوت شود.

از این منظر، حذف خاطرات به معنای ایجاد نوعی گسست در ارتباط میان خداوند و مخلوقاتش است، که با ذات مهربان و عادلانه خداوند ناسازگار به نظر می‌رسد. بنابراین، هرچند نظریه کریگ به دنبال حل مشکل عدالت و رنج در بهشت است، اما پیامدهای فلسفی و الهیاتی آن نشان می‌دهد که چنین رویکردی ممکن است به قیمت از دست رفتن آزادی، هویت، و مشارکت فعال خداوند در رنج‌های مخلوقاتش تمام شود.

۱.۳. آیا «جهل شادمانه» می‌تواند همان سعادت راستین باشد؟

مسئله اساسی این است که آیا «جهل شادمانه»^۱ حالتی که فرد از رنج دیگران ناآگاه است و در نتیجه احساس خوشبختی می‌کند، می‌تواند شکلی ارزشمند و حقیقی از سعادت در نظر گرفته شود؟ این پرسش نه تنها از منظر الهیات، بلکه از منظر فلسفه اخلاق نیز حائز اهمیت است و مستلزم بررسی دقیق نظرات مختلف فیلسوفان است. فیلسوفانی مانند

1. blissful ignorance.

جان استوارت میل (Mill, 1861) استدلال می‌کند که آگاهی و شناخت از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر سعادت واقعی هستند. از این دیدگاه، جهل، هرچند ممکن است به ظاهر احساس راحتی یا لذت ایجاد کند، نمی‌تواند به معنای حقیقی آن منجر به خوشبختی شود. جان استوارت میل (Mill) باور دارد که آگاهی و حتی درد همراه با آن، بنیاد رشد معنوی و اخلاقی انسان است و ارزش واقعی زندگی را شکل می‌دهد، زیرا این تجربه‌ها ما را به خودآگاهی و بهبود اخلاقی سوق می‌دهند. (Mill, 1863/2003) در مقابل، فیلسوفانی مانند اپیکور (Epicurus) دیدگاهی متفاوت دارند و اعتقاد دارند که اجتناب از درد، حتی اگر مستلزم نادانی باشد، می‌تواند هدف نهایی و بالاترین شکل زندگی مطلوب باشد. اپیکور تأکید می‌کند که لذت و آرامش روحی، حتی اگر ناشی از جهل باشد، می‌تواند توجیه‌کننده زندگی مطلوب باشد (Epicurus, 1994).

این موضوع در دیدگاه‌های مدرن نیز مورد بحث قرار گرفته است. مک مهن (McMahan, 2001, pp. 89-95) و برنارد ویلیامز (Williams, 1973) در تحلیل‌های خود به این نتیجه می‌رسند که برخی افراد ترجیح می‌دهند در حالتی از «جهل شادمانه» زندگی کنند. این افراد معتقدند که آگاهی از رنج و درد اطرافیان می‌تواند آرامش و خوشبختی آنها را مختل کند و زندگی‌شان را با بحران مواجه سازد. ویلیامز استدلال می‌کند که هوشیاری بیش از حد نسبت به واقعیت‌های تلخ جهان، گاهی می‌تواند بار سنگینی بر دوش انسان بگذارد و از این رو، نوعی ناآگاهی انتخابی ممکن است برای حفظ سعادت ضروری باشد. در این میان، بحث کلامی-الهیاتی درباره رابطه بهشت، جهنم، و آگاهی از رنج دیگران چندین پرسش بنیادین مطرح می‌کند:

۱. آیا بهشت، بدون حذف آگاهی از رنج دیگران، می‌تواند واقعاً مکانی برای سعادت مطلق باشد؟ این پرسش به ماهیت بهشت و میزان دخالت خداوند در بازتعریف تجربیات انسان بازمی‌گردد.

۲. آیا حذف آگاهی توسط خداوند می‌تواند از منظر اخلاقی پذیرفته شود؟ اگر خداوند، به عنوان موجودی بی‌نهایت عادل و مهربان، خاطرات یا آگاهی رنج‌آور را حذف کند، آیا این اقدام نقض آزادی و اختیار انسان تلقی می‌شود؟

۴. آیا جهل می‌تواند در هر معنایی ارزشمند تلقی شود و به خوشبختی منجر شود؟ اگر جهل به معنای ناآگاهی از رنج دیگران باشد، آیا این خوشبختی حقیقی است یا تنها توهمی از سعادت است؟

این پرسش‌ها نشان می‌دهند که مسئله «جهل شادمانه» تنها یک موضوع الهیاتی نیست، بلکه به قلب بحث‌های فلسفی درباره ماهیت سعادت، آگاهی، و آزادی وارد می‌شود.

۲. نقد و بررسی سه مسئله پیش‌گفته

۱.۲. سعادت ابدی و چالش همبستگی انسانی در فلسفه شلایرماخر

الهیدانان مسیحی، از جمله آگوستین، شلایرماخر و دیگرانی مانند جان هیک، این فرض را مطرح کرده‌اند که آگاهی از رنج دیگران در جهنم می‌تواند سعادت رستگاران را تضعیف یا مختل کند و آن را به مخاطره بیندازد. برای نمونه، آگوستین آگاهی بهشتیان از عذاب دوزخیان را نه تنها ناسازگار با سعادت نمی‌داند، بلکه آن را تأییدی بر عدالت الهی می‌انگارد. در مقابل، شلایرماخر، بر اساس اصل همبستگی انسانی، استدلال می‌کند که چنین آگاهی‌ای به ناچار منجر به رنج و اندوه برای رستگاران می‌شود. این دیدگاه بر مبنای این باور شکل گرفته که سعادت رستگاران یک وضعیت روانی شکننده است که ممکن است تحت تأثیر عوامل خارجی، مانند آگاهی از درد و رنج دیگران، قرار گیرد. با این حال، این مسئله به تعریف دقیق سعادت بازمی‌گردد؛ آیا سعادت صرفاً یک وضعیت روان‌شناختی است و به حوزه سوژه برمی‌گردد، یا یک وضعیت وجودی، ابژه و عینی است؟ در این مقاله، از این دیدگاه دفاع می‌شود که سعادت، صرفاً حالت ذهنی

یا روانی نیست، بلکه نوعی وضعیت عینی و وجودی است که از ارتباط مستقیم با خیر مطلق یعنی خداوند نشأت می‌گیرد.

اگر سعادت تنها یک وضعیت روان‌شناختی باشد که مبتنی بر احساسات و ادراکات ذهنی فرد است، می‌توان تصور کرد که عواملی مانند آگاهی از رنج دیگران می‌توانند این وضعیت را مختل کنند. در این حالت، سعادت به صورت نوعی «آرامش ذهنی» یا «شادی درونی» تعریف می‌شود که نیازمند حذف عوامل اختلال‌آور است. اما اگر، همان‌طور که در این مقاله مورد تأکید است، سعادت یک وضعیت وجودی و عینی در نظر گرفته شود که در پیوند با کمال وجودی و معرفت به حقیقت تحقق می‌یابد، در آن صورت چنین اختلالی نمی‌تواند در آن تأثیرگذار باشد. به بیان دیگر، سعادت واقعی به معنای اتحاد با خیر اعلی است، نه صرفاً نادیده گرفتن یا سرپوش گذاشتن بر حقایق.

شلایرماخر بر اساس اصل همبستگی انسانی استدلال می‌کند که آگاهی از رنج دیگران در جهنم لزوماً باعث رنج رستگاران می‌شود. این استدلال، با وجود جذابیت اولیه‌اش، به نظر می‌رسد که دچار نوعی تعمیم ناروا باشد. همبستگی انسانی در شرایط دنیوی، که تحت تأثیر محدودیت‌های خُلُق‌ی، روان‌شناختی و جسمانی قرار دارد، ممکن است در جهان دیگر به شکلی متفاوت عمل کند. در جهان آخرت، که به باور بسیاری از الهیدانان، ماهیتی متعالی دارد، رابطه میان انسان‌ها و تجربه آن‌ها از عدالت و خیر، دیگر محدود به ملاحظات دنیوی و عاطفی نیست. در همین زمینه، مباحثی که جان هیک در کتاب Evil and the God of Love مطرح کرده، می‌تواند به درک بهتر این تفاوت هستی‌شناختی میان دو جهان یاری رساند.

اگر همبستگی انسانی به این معنا باشد که رستگاران باید از رنج دیگران در جهنم ناراحت شوند، این مسئله با باور به عدالت، حکمت، و نتیجه‌گرایی افعال خداوندی در تعارض است. چرا که عدالت الهی ایجاب می‌کند که رنج جهنمیان نتیجه اعمال

خودشان باشد، نه منبع رنج شخصی برای دیگران. از این منظر، پذیرش عدالت الهی ممکن است به معنای پذیرش این واقعیت باشد که رنج دیگران بخشی از حکمت و نظام عادلانه جهان ابدی است. به عبارت دیگر، سعادت رستگاران در بهشت نباید بر اساس نادانی یا عدم آگاهی از حقایق شکل بگیرد، بلکه بر مبنای اعتماد کامل به عدالت و خیر الهی استوار است.

به این ترتیب، می‌توان گفت که تصور شلایرماخر از همبستگی انسانی و تأثیر آن بر سعادت رستگاران در جهان دیگر، نیازمند بازنگری است. اگر سعادت واقعی ناشی از کمال وجودی و ارتباط با خیر مطلق باشد، این نوع آگاهی نه تنها آن را مخدوش نمی‌کند، بلکه می‌تواند به تعمیق آن کمک کند. در نتیجه، این بحث به تعریف دقیق‌تر سعادت و فهم ماهیت همبستگی انسانی در جهان ابدی بستگی دارد.

۲.۲. امکان دستکاری آگاهی توسط خداوند

دیدگاه ویلیام لین کریگ مبنی بر پاک‌کردن خاطرات یا دستکاری آگاهی برای حفظ سعادت مطلق در بهشت، به دو مسئله خطرناک منجر می‌شود. الف: نقض هویت و آزادی؛ فرضیه کریگ بر این پیش‌فرض استوار است که خاطرات و آگاهی افراد می‌توانند بدون تأثیر بر هویت آن‌ها حذف شوند. اما هویت فردی به شکل جدایی‌ناپذیری با تجربیات، خاطرات، و آگاهی مرتبط است. اگر خاطرات دردناک یا آگاهی از رنج دیگران حذف شوند، فردی که در بهشت باقی می‌ماند، دیگر همان فرد اولیه نخواهد بود. این نقض اصل «تداوم هویتی» است (Khosravani, 2024: p. 1) که در فلسفه وجودی انسان نقش کلیدی دارد. به عبارت دیگر، بهشت برای فردی که آگاهی‌اش دستکاری شده، ممکن است بهشتی برای یک هویت کاملاً متفاوت باشد، نه برای خود او. ب: مغالطه در تعریف عدالت الهی؛ کریگ فرض می‌کند که خداوند برای حفظ سعادت می‌تواند آگاهی را دستکاری کند، اما این

رویکرد با مفهوم عدالت الهی سازگار نیست. عدالت به معنای قرار گرفتن هر چیزی بر سر جای خود است. اگر بخشی از نتایج زندگی فردی به واسطه حذف آگاهی تغییر کند، دیگر نمی‌توان گفت که بهشت یا جهنم نتیجه اعمال واقعی فرد است. چنین دستکاری‌ای ذات عدالت را زیر سؤال می‌برد و از خداوند موجودی مداخله‌گر و غیرمنصف می‌سازد.

۳.۲. ارزشمندی جهل شادمانه

جهل شادمانه بر این فرض استوار است که خوشبختی می‌تواند بدون آگاهی یا شناخت پایدار بماند. اما این دیدگاه با تحلیل فلسفی مفهوم خوشبختی تناقض دارد. خوشبختی واقعی منطقاً به شناخت، معرفت، و هماهنگی با واقعیت وابسته است. اگر فردی به دلیل ناآگاهی شادمان باشد، این شادمانی یک وضعیت دروغین و توهم‌آمیز است، زیرا با واقعیت نفس‌الامری همخوانی ندارد. بنابراین، جهل نمی‌تواند مبنای یک خوشبختی واقعی باشد، بلکه تنها یک «شادی ظاهری» است.

این دیدگاه، ضمن تأیید ناآگاهی به عنوان یک ارزش، ارزش اخلاقی آگاهی و مسئولیت را زیر سؤال می‌برد. اگر فردی برای حفظ خوشبختی خود از آگاهی نسبت به رنج دیگران دوری کند، آیا این انتخاب اخلاقاً قابل دفاع است؟ پاسخ منفی است، زیرا ارزش‌های اخلاقی بر پایه آگاهی و توجه به دیگران استوارند. جهل شادمانه به معنای گریز از مسئولیت اخلاقی است و چنین رویکردی با مفهوم یک بهشت اخلاقی و عادلانه در تضاد خواهد بود.

۴.۲. نقد ساختاری و پیش‌فرض‌های مسئله

قبل از هر چیزی دیدگاه مسیحیت نسبت به بهشت و جهنم و ارتباط آن دو باهم بر این پیش‌فرض استوار است که بهشت و جهنم در تضاد قرار دارند و آگاهی از یکی می‌تواند

دیگری را تحت الشعاع قرار دهد. اما این تقابل لزوماً تقابل تضاد و تباین نیست. بهشت و جهنم ممکن است دو تجلی متفاوت از یک نظام عادلانه باشند که در آن، هر بخش به شکلی مستقل و سازگار با قوانین اخلاقی عمل می‌کند. آگاهی از رنج در یک بخش، لزوماً به معنای اختلال در بخش دیگر نیست.

سعادت در نگاه الهیدانان مسیحی تقلیل یافته ارائه شده است که گویی تنها به عوامل روان‌شناختی یا تجربی وابسته است. اما در نگاه معقول و منطقی، سعادت یک وضعیت غایی است که باید با مفاهیم فلسفی همچون کمال، معنا، و هماهنگی با حقیقت تعریف شود. آنها با نادیده گرفتن این ابعاد، مسئله را به سطحی تجربی و ذهنی محدود کرده‌اند که باعث کاستی‌هایی می‌شود. تعاریف مبهم، پیش‌فرض‌های غیرمنطقی، و ساده‌سازی مفاهیم پیچیده باعث شده‌اند که تحلیل‌ها در سطح باقی بمانند و به نتیجه‌گیری‌های ضعیف یا متناقض منجر شوند. برای پرداختن به این مسائل، لازم است از تعاریف دقیق، تحلیل‌های عمیق‌تر، و رفع تناقض‌های درونی بهره گرفته شود. در غیر این صورت، این بحث که در حوزه فلسفه دین بین فیلسوفان تحلیلی معاصر دست به دست می‌شود صرفاً نوعی پرسشگری سطحی خواهد بود که قابلیت ارائه یک راه حل منطقی یا فلسفی ندارد.

۳. تحلیل دیدگاه جاناتان ادواردز در مورد جهنم و بهشت

بر اساس آنچه در نوشته‌های جاناتان ادواردز، یکی از تأثیرگذارترین الهی‌دانان سنت غربی، آمده است، وی جهنم را نه تنها بخشی ضروری از دکترین الهیاتی خود می‌داند، بلکه به شکلی آشکارا از مفهوم عذاب ابدی در جهنم دفاع می‌کند و آن را عاملی برای افزایش سرور نجات‌یافتگان در بهشت معرفی می‌کند. ادواردز در آثار خود بیان می‌کند که وقتی «قدیسان

در بهشت» وضعیت رقت بار و دردناک جهنمیان را ببینند و بشنوند، این آگاهی بر شادی و لذت آنها خواهد افزود:

وقتی قدیسان در بهشت ببینند که دیگر انسان‌ها، که از نظر طبیعت در شرایط مشابه آنها بودند، تا چه اندازه بدبخت و معذب هستند؛ وقتی دود عذاب آنها، شعله‌های آتش‌شان و فریادها و ناله‌های دردناک‌شان را مشاهده کنند، درحالی که خود در نهایت سعادت و آرامش ابدی‌اند، تا چه اندازه به کیف و شادی خواهند رسید! (Edwards, 1834, sec. II).

ادواردز به عنوان یک جبرگرای الهیاتی نیز معتقد بود که خداوند از ابتدا تصمیم گرفته است که بخش عظیمی از بشریت به سرنوشتی هولناک در جهنم برسند و این تصمیم را صرفاً برای افزایش شادی برگزیدگان در بهشت اتخاذ کرده است. ادواردز برخلاف برخی الهی دانان معاصر (مانند ویلیام لین کریگ)، معتقد بود که بهشتیان و جهنمیان کاملاً از وضعیت یکدیگر آگاه هستند (Talbot. 2007: pp. 446-461; Talbot. 2010: pp. 7-27). این آگاهی، به گفته او، دو تأثیر روان‌شناختی عمده دارد: الف: افزایش لذت بهشتیان؛ مشاهده عذاب و ناراحتی جهنمیان؛ شادی بهشتیان را دوچندان می‌کند؛ زیرا آنان عظمت عدالت الهی و رهایی خود را بیشتر درک می‌کنند. ب: جهنمیان نیز با دیدن شادی و لذت عزیزان سابق خود در بهشت، درد و رنج بیشتری را تجربه خواهند کرد. ادواردز در یکی از خطابه‌های خود خطاب به مخاطبان‌ش می‌گوید:

چگونه تحمل خواهید کرد که پدر و مادر خود را، که در این دنیا به شدت به شما علاقه‌مند بودند، اکنون بدون هیچ‌گونه محبتی نسبت به شما ببینید؟ چگونه می‌توانید ببینید که آنان با شادی مقدس و چهره‌هایی مملو از رضایت، عدالت خدا را به خاطر محکومیت شما می‌ستایند و خدا و مسیح را به خاطر این حکم عادلانه، هلهله‌کنان تمجید می‌کنند؟

(Edwards, 1834, sec. IIII)

۱.۳. دیدگاه پیروان جاناناتان ادواردز در فلسفه دین معاصر

پیشتر اشاره شد که مسئله تعامل میان عدالت و رحمت الهی، و به ویژه تبیین نسبت میان عذاب گناهکاران و سعادت رستگاران، یکی از گره‌گاه‌های اصلی در الهیات معاصر است (Wright, 2006; Stump, 2010). این گره‌گاه، به ویژه زمانی برجسته‌تر می‌شود که مسئله آگاهی قدیسان از سرنوشت دیگران در آخرت را در نظر آوریم. در ادامه بحث، نگاهی انتقادی به برخی آراء معاصر در این باره می‌تواند فهم بهتری از موقعیت دیدگاه‌های ادواردز و شلایرماخر فراهم کند. در بحث‌های الهیاتی پیرامون عدالت الهی و ماهیت عذاب ابدی، آراء مختلفی میان متفکران برجسته وجود دارد که جزئیات آنها روشن‌گر دیدگاه‌های متنوعی درباره چگونگی درک عدالت و شفقت خداوند توسط قدیسان و رستگاران است. یکی از مباحث مطرح شده، مادی‌انگاری بدن رستاخیزی و تأثیر آن بر تلائم و آرامش بهشتیان است. جاناناتان ادواردز معتقد بود آگاهی از عذاب جهنمیان به شادی و آرامش قدیسان در بهشت می‌افزاید (Edwards, 1745/2008).

ریچارد سوئین‌برن در کتاب انسجام خدا باوری به بررسی دکترین عدالت الهی می‌پردازد. او استدلال می‌کند که عدالت در مجازات گناهکاران نه تنها یک جزء ضروری از خیر و نیکی الهی است، بلکه باعث می‌شود قدیسان بتوانند طیف کامل صفات الهی را در بهشت درک کنند (Swinburne, 1993, p. 209). از دیدگاه سوئین‌برن، این ایده می‌تواند برای قدیسان تجربه‌ای از رضایت معنوی فراهم کند که درک جامع‌تری از ماهیت خداوند به آنان بدهد. به طور مشابه، الیزابت انسکوم در مقالات فلسفی‌اش بیان می‌کند که آگاهی قدیسان از جدایی ابدی گناهکاران نه تنها به آنها درک و شهادتی بر عدالت الهی می‌دهد، بلکه بر شادی آنان می‌افزاید. این آگاهی به نحو قابل توجهی بر ایمان و اطمینان قدیسان افزوده و باعث رضایت‌مندی آنان می‌شود (Anscombe, 1981, pp. 123–124).

پیتر وان اینواگن در کتاب مسئله شر می‌نویسد که مجازات جهنمیان نه تنها تلافی جویانه است بلکه به نحوی عدالت الهی را برای قدیسان به نمایش می‌گذارد. (van Inwagen, 2006, p. 176) درک این نقطه نظر می‌تواند به قدیسان احساس عدالت و نظم در جهان ببخشد که نمایندگی تحقق الهی در برقراری عدالت است.

الوین پلانتینگا در کتاب خدا، آزادی و شر بر این مفهوم تأکید می‌کند که آگاهی از عدالت الهی در مجازات گناه بخشی اساسی از شادی رستگاران است. این تجربه، که نمایانگر ماهیت کامل خداوند است، به رستگاران دیدی جامع‌تر از حقیقت و عدل الهی می‌دهد (Plantinga, 1974, p. 88).

ویلیام دمبسکی در کتاب پایان مسیحیت بحث می‌کند که عذاب گناهکاران جدیت گناه و عظمت عدالت الهی را به نجات‌یافتگان نشان می‌دهد. این قدردانی از عدالت الهی می‌تواند شکرگزاری آنان را تقویت و تواناییشان در ادراک خیر و عدالت را افزایش دهد (Dembski, 2009, p. 154).

۴. نقد و تحلیل دیدگاه ادواردز و پیروانش

دیدگاه جان‌اتان ادواردز درباره نقش عذاب ابدی جهنمیان در افزایش شادی بهشتیان، در نگاه اول چالشی جدی برای مفاهیم اخلاقی، الهیاتی، و انسانی مطرح می‌کند. اما این دیدگاه، علی‌رغم جذابیت روایی و جدال‌برانگیز بودنش، دچار تناقضات و مشکلات اساسی است که در ادامه بررسی می‌شوند.

ادواردز ادعا می‌کند که مشاهده عذاب جهنمیان، لذت و شادی بهشتیان را افزایش می‌دهد؛ زیرا این وضعیت عدالت الهی را نمایان می‌کند. تفسیر ادواردز از عدالت الهی به گونه‌ای است که گویی رنج جهنمیان صرفاً ابزاری برای افزایش لذت بهشتیان است. این دیدگاه، عدالت را از مفهوم خودمختار بودن و هدف‌مند بودن تهی می‌کند و آن را به ابزاری

برای ایجاد شادی در دیگران تقلیل می‌دهد. عدالت به معنای «دادن حق به هر فرد» است، نه ایجاد تضاد میان افراد برای بهره‌برداری روان‌شناختی.

اگر خداوند دارای صفاتی همچون رحمت بی‌نهایت است، چگونه می‌توان پذیرفت که بخشی از مخلوقات او برای همیشه در عذاب باشند، صرفاً برای اینکه دیگران لذت ببرند؟ این تناقض میان عدالت و رحمت، دیدگاه ادواردز را از منظر منطقی به چالش می‌کشد. اگر عدالت و رحمت الهی در اوج هماهنگی هستند، نمی‌توان یکی را قربانی دیگری کرد. ادواردز فرض می‌کند که آگاهی بهشتیان از عذاب جهنمیان، شادی آن‌ها را افزایش می‌دهد. ولی اگر بهشتیان افرادی اخلاقاً کامل و برگزیده‌اند، لذت بردن آن‌ها از رنج دیگران چگونه قابل توجیه است؟ درک اخلاقی ما بر این مبنا استوار است که شفقت و همدلی، ویژگی‌های برتر انسانی هستند. اگر بهشتیان در اوج کمال اخلاقی باشند، نمی‌توان پذیرفت که از مشاهده عذاب دیگران لذت ببرند. این تناقض نشان می‌دهد که فرضیه ادواردز نه تنها با اصول اخلاقی متعارف سازگار نیست، بلکه تصویر ناپسندی از بهشتیان و کمال اخلاقی ارائه می‌دهد.

شادی بهشتیان، اگر مبتنی بر آگاهی از رنج دیگران باشد، بیشتر شبیه به نوعی «شادی بیمارگونه» یا اختلال رفتاری سادیسم است تا شادی اصیل. شادی اصیل که به بهجت و سرور تعبیر می‌گردد به حالتی از هماهنگی درونی و رضایت از خیر و کمال وابسته است، نه لذت از رنج دیگران. بنابراین، فرضیه ادواردز با روان‌شناسی سالم و تعریف منطقی از شادی ناسازگار است.

اگر خداوند از ابتدا سرنوشت افراد را قطعی تعیین کرده باشد، دیگر نمی‌توان مسئولیت اخلاقی یا عدالت را به انسان‌ها نسبت داد. مسئولیت اخلاقی مبتنی بر اختیار است؛ اما در دیدگاه ادواردز، انسان‌ها به شکلی پیش فرض در یک نظام جبرگرایانه قرار گرفته‌اند که در آن سرنوشت آن‌ها از پیش تعیین شده است. این تضاد، مفهوم عدالت الهی را از بین

می‌برد. اگر خداوند حکیم است، چگونه می‌توان پذیرفت که او جهان را به شکلی طراحی کرده باشد که بخش عظیمی از مخلوقاتش در عذاب ابدی باشند؟ آیا چنین طرحی با حکمت و هدف‌مندی سازگار است؟ اگر هدف آفرینش، خیر مطلق است، این دیدگاه که رنج جهنمیان وسیله‌ای برای لذت دیگران باشد، در تضاد با حکمت و غایت‌مندی الهی قرار می‌گیرد.

ایجاد یک رابطه تقابلی میان رنج و شادی، نوعی چرخه معیوب اخلاقی و روان‌شناختی ایجاد می‌کند. اگر شادی و رنج به‌طور متقابل به یکدیگر وابسته باشند، این نظام نه تنها ناعادلانه است، بلکه با مفهوم غایی خیر مطلق در تضاد است. چنین چرخه‌ای نشان‌دهنده یک نقص ساختاری در نظام پیشنهادی ادواردز است. دیدگاه ادواردز همبستگی انسانی را کامل نفی می‌کند و انسان‌ها را در دو اردوگاه متقابل و بی‌رحم قرار می‌دهد. این دیدگاه، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر الهیاتی، یک جهان ناعادلانه و بی‌رحم را تصویر می‌کند که با هرگونه تصویر اخلاقی یا عقلانی از خداوند ناسازگار است.

دیدگاه جان‌اتان ادواردز درباره نقش جهنم در افزایش شادی بهشتیان، علی‌رغم جذابیت‌های ادبی و روایی، از هر نظری چه روان‌شناختی و اخلاقی و چه منطقی و صوری دارای تناقضات و مشکلات اساسی است. این دیدگاه نه تنها عدالت، رحمت، و حکمت الهی را به چالش می‌کشد، بلکه با اصول اخلاقی و روان‌شناختی نیز ناسازگار است. برای دفاع از یک نظام الهیاتی منسجم، لازم است که مفاهیمی همچون عدالت، رحمت، و اختیار انسانی به شکلی هماهنگ و سازگار بازتعریف شوند، نه در تقابل با یکدیگر قرار گیرند.

۵. نتیجه‌گیری

دیدگاه شلایرماخر و الهی‌دانان پیرو او، سعادت را عمدتاً به یک وضعیت روان‌شناختی و عاطفی تقلیل می‌دهند. این دیدگاه با این فرض آغاز می‌شود که آگاهی از رنج دیگران

در جهنم، به طور اجتناب ناپذیری بر رستگاران بهشتی تأثیر منفی می‌گذارد. با این حال، این فرض بر پایه مغالطه‌ای استوار است که همبستگی انسانی در این دنیا را با وضعیت وجودی سعادت ابدی یکسان فرض می‌کند. در حالی که در جهان دیگر، همبستگی انسانی ممکن است به شکلی کاملاً متفاوت و هماهنگ با عدالت الهی عمل کند. اگر عدالت خداوند را بپذیریم، آگاهی از رنج دیگران لزوماً نباید منبع رنج شخصی باشد، بلکه می‌تواند نشانه‌ای از حکمت و نتیجه‌گرایی افعال الهی باشد. بنابراین، تعریف سعادت به عنوان حالتی که تنها از طریق جهل یا نادانی قابل حفظ است، ناقص و سطحی به نظر می‌رسد.

دیدگاه ویلیام لین کریگ درباره حذف خاطرات یا دستکاری آگاهی برای حفظ سعادت بهشتی، چالش‌های جدی فلسفی و الهیاتی را به همراه دارد. اولاً، این فرضیه مستلزم نقض هویت فردی است. هویت هر انسان با خاطرات و تجربیاتش تعریف می‌شود. اگر آگاهی فرد از رنج دیگران حذف شود، دیگر نمی‌توان او را همان فرد اولیه دانست. به عبارت دیگر، بهشت برای موجودی که آگاهی‌اش دستکاری شده، ممکن است بهشتی برای یک هویت جدید باشد، نه برای خود او. ثانیاً، چنین دستکاری‌ای مفهوم عدالت الهی را زیر سؤال می‌برد. اگر خداوند به جای مواجهه با مسئله رنج دیگران، آگاهی رستگاران را تغییر دهد، این اقدام بیشتر به فریب شباهت دارد تا عدالت. این رویکرد نه تنها اخلاقاً مشکوک است، بلکه با تصویر خداوند به عنوان موجودی کامل و حکیم ناسازگار است.

فرضیه «جهل شادمانه» که در برخی از استدلال‌ها مطرح شده است، با مفهوم فلسفی سعادت واقعی در تناقض است. جهل، حتی اگر به شادی ظاهری منجر شود، نمی‌تواند شکل مطلوبی از خوشبختی در نظر گرفته شود. خوشبختی واقعی به آگاهی، معنا، و هماهنگی با حقیقت وابسته است. از این منظر، ناآگاهی از رنج دیگران نه تنها غیرقابل پذیرش است، بلکه می‌تواند نوعی گریز از مسئولیت اخلاقی باشد. اگر فردی

بخواهد خوشبختی خود را با نادیده گرفتن رنج دیگران حفظ کند، چنین رویکردی از لحاظ اخلاقی ناقص و غیرقابل دفاع است.

یکی از کاستی‌های اصلی استدلال‌های مطرح شده، عدم تحلیل دقیق مفهوم عدالت الهی است. اگر خداوند عادل است، آگاهی از رنج دیگران نباید به اختلال در سعادت ابدی منجر شود. در عوض، این آگاهی باید به درکی عمیق‌تر از عدالت و حکمت الهی منجر شود. دیدگاه‌هایی که سعادت را در گرو ناآگاهی می‌دانند، عدالت الهی را تقلیل می‌دهند و آن را به یک نظم روان‌شناختی ساده‌سازی می‌کنند. جان‌اتان ادواردز، برخلاف شلایرماخر، آگاهی از رنج جهنمیان را نه تنها مانع سعادت نمی‌داند، بلکه آن را عامل افزایش شادی بهشتیان معرفی می‌کند. این دیدگاه با دو چالش اساسی مواجه است:

الف) مغایرت با اصول اخلاقی: شادی ناشی از رنج دیگران، حتی اگر در چارچوب عدالت الهی توجیه شود، با اصول اخلاقی بنیادین، از جمله همدلی و شفقت، در تضاد است.

ب) عدم انسجام روان‌شناختی: تصور اینکه مشاهده رنج شدید دیگران می‌تواند منبع شادی باشد، از لحاظ روان‌شناختی نامعقول است. چنین دیدگاهی سعادت را به حالتی غیرواقعی و نامتناسب تقلیل می‌دهد.

به جای تأکید بر تضاد میان سعادت ابدی و آگاهی از رنج دیگران، می‌توان بهشت و جهنم را دو تجلی متفاوت از یک نظام عادلانه دانست که در آن هر بخش مستقل و سازگار با قوانین اخلاقی عمل می‌کند. آگاهی از رنج دیگران لزوماً نباید منجر به اختلال در سعادت شود، بلکه می‌تواند به درکی عمیق‌تر از عدالت الهی و وظایف اخلاقی انسان‌ها منجر شود. دیدگاه‌های مطرح شده در این مقاله، از شلایرماخر گرفته تا کریگ و ادواردز، هرچند از جایگاه‌های مختلف الهیاتی سخن می‌گویند، اما همگی با کاستی‌های مفهومی و فلسفی مواجه‌اند. برای مثال، تعریف سعادت به مثابه حالتی که صرفاً با نوعی ناآگاهی یا جهل

حفظ می‌شود، تعریفی ساده‌انگارانه و از منظر عقلانی و اخلاقی، ناموجه است. در مقابل، از منظر فلسفی می‌توان سعادت را حالتی دانست که حاصل هماهنگی میان عدالت، معرفت، و معناست.

بر همین اساس، هرگونه دستکاری در آگاهی برای تضمین سعادت، نه تنها با آزادی اراده و کرامت انسانی در تعارض است، بلکه عدل الهی را نیز زیر سؤال می‌برد. چنین رویکردی نمی‌تواند تصویری پذیرفتنی از بهشت ارائه دهد.

بنابراین، مفهوم بهشت و جهنم باید در چارچوبی بازتعریف شود که با مبانی اخلاقی، معرفت‌شناختی و الهیاتی سازگار باشد؛ چارچوبی که به جای تقابل‌های سطحی میان ایمان و عقل، یا ثواب و عقاب، بر پیوندهای درونی و هستی‌شناختی میان آنها تأکید کند. این بازنگری، نه نفی الهیات، بلکه تلاشی فلسفی برای تعمیق و پالایش آن است.

منابع

- انصاریان، حسین. (۱۳۹۲). محبت الهی در شناخت دین. تهران: مرکز نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری تبریزی، محمدتقی. (۱۳۸۶). فلسفه دین. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صفایی حائری، علی. (۱۳۹۰). عدالت الهی: مطالعه‌ای در مبانی و مصادیق. تهران: انتشارات حکمت.
- موسوی نژاد، محمود. (۱۳۹۸). نظریه‌های عدالت الهی در الهیات معاصر. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- Anscombe, E. (1981). Collected Philosophical Papers, Volume III: Ethics, Religion and Politics. University of Minnesota Press.
- Craig, W. L. (2008). The Problem of Eternal Hell. Faith and Philosophy, 25(1), 27.
- Craig, W. L., 1989, "‘No Other Name’: A Middle Knowledge Perspective on the Exclusivity of Salvation through Christ," Faith and Philosophy, 6: 172–188.

- Dembski, W. (2009). *The End of Christianity*. B&H Publishing.
- Edwards, J. (1746). Religious affections.
- Edwards, J. (2008). The justice of God in the damnation of sinners (Original work published 1745). Hendrickson Publishers.
- Edwards, Jonathan, 1738/1989, Charity and Its Fruits, reprinted in Ethical Writings (Works of Jonathan Edwards: Volume 8), P. Ramsey (ed.), New Haven and London: Yale University Press, 1989.
- Epicurus. (1994). *The Art of Happiness* (George K. Strodach, Trans.). Penguin Classics. (Original work published ca. 300 BCE)
- Hick, J. (1966). Evil and the God of Love. Harper & Row, p. 385.
- Hick, John, 1976, *Death and Eternal Life*, London: Collins.
- Khosravani, Hamid. (2024). Critical analysis of materialistic theology's arguments on the corporeal resurrection based on the views of William Hasker and Charles Taliaferro [In Persian]. Research, 4(3, 12), September.
- Kronen, J. and E. Reitan, 2011, *God's Final Victory: A Comparative Philosophical Case for Universalism*, London and New York: The Continuum Publishing Group.
- McMahan, J. (2001). *The ethics of killing: Problems at the margins of life*. New York: Oxford University Press.
- Mill, J. S. (1861). *Utilitarianism*. London: Parker, Son, and Bourn.
- Mill, J. S. (2003). *Utilitarianism* (Roger Crisp, Ed.). Oxford University Press. (Original work published 1863)
- Plantinga, A. (1974). God, Freedom, and Evil. Wm. B. Eerdmans Publishing Co.
- Schleiermacher, F. (1999). On religion: Speeches to its cultured despisers (Original work published 1799). Harper & Row.
- Schleiermacher, F. (2003). Christian faith (Original work published 1821). T & T Clark.
- Schleiermacher, F. (2016). Christian faith: A new translation and critical edition (T. N. Tice, C. L. Kelsey, & E. Lawler, Trans.; C. L. Kelsey & T. N. Tice, Eds.). Westminster John Knox Press.
- Schleiermacher, Friedrich,)1830(, *The Christian Faith*, H. R. Mackintosh and J. S. Stewart (eds.), Edinburgh: T. & T. Clark, 1989.
- Stump, E. (2010). *Wandering in darkness: Narrative and the problem of suffering*. Oxford University Press.

- Swinburne, R. (1993). *The Coherence of Theism*. Oxford University Press.
- Talbott, T. (1990a). "The Doctrine of Everlasting Punishment." *Faith and Philosophy*, 7(1), 19–43.
- Talbott, T. (1990b). "Providence, Freedom, and Human Destiny." *Religious Studies*, 26, 227–245.
- Talbott, T. (1992). "Craig on the Possibility of Eternal Damnation." *Religious Studies*, 28, 495–510.
- Talbott, T. (2004). "Misery and Freedom: Reply to Walls." *Religious Studies*, 40, 217–224.
- Talbott, T. (2007). "Universalism." In J. Walls (Ed.), *The Oxford Handbook of Eschatology* (pp. 446–461). New York and Oxford: Oxford University Press.
- Talbott, T. (2009). "God, Freedom, and Human Destiny." *Faith and Philosophy*, 26, 378–397.
- Talbott, T. (2010). "Grace, Character Formation, and Predestination unto Glory." In Buening, 2010 (pp. 7–27).
- Talbott, T. (2020). "In Defense of the Loving Parent Analogy." In O. Crisp, J. Arcadi, & J. Wessling (Eds.), *Love: Human and Divine: Contemporary Essays in Systematic and Philosophical Theology* (pp. 97–112). New York: T&T Clark.
- Talbott, Thomas, "Heaven and Hell in Christian Thought", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2022/entries/heaven-hell/>>.
- Tillich, P. (2000). *The courage to be*. Yale University Press.
- van Inwagen, P. (2006). *The Problem of Evil*. Oxford University Press.
- Williams, B. (1973). *Problems of the self: Philosophical papers 1956–1972*. Cambridge University Press.
- Wright, N. T. (2006). *Evil and the justice of God*. InterVarsity Press.

References

- Ansarian, Hossein. (2013). *Divine Love in the Knowledge of Religion*. Tehran: Islamic Culture Publishing Center.
- Anscombe, E. (1981). *Collected Philosophical Papers, Volume III: Ethics, Religion and Politics*. University of Minnesota Press.
- Craig, W. L. (1989). "'No Other Name': A Middle Knowledge Perspective on the Exclusivity of Salvation through Christ." *Faith and Philosophy*, 6, 172–188.

- Craig, W. L. (2008). "The Problem of Eternal Hell." *Faith and Philosophy*, 25(1), 27.
- Dembski, W. (2009). *The End of Christianity*. B&H Publishing.
- Edwards, J. (1746). *Religious Affections*.
- Edwards, J. (2008). *The Justice of God in the Damnation of Sinners*. Original work published 1745. Hendrickson Publishers.
- Edwards, Jonathan. (1989). *Charity and Its Fruits*. In P. Ramsey (Ed.), *Ethical Writings (Works of Jonathan Edwards, Vol. 8)*. New Haven and London: Yale University Press. Original work published 1738.
- Epicurus. (1994). *The Art of Happiness* (George K. Strodach, Trans.). Penguin Classics. Original work published ca. 300 BCE.
- Hick, J. (1966). *Evil and the God of Love*. Harper & Row.
- Hick, John. (1976). *Death and Eternal Life*. London: Collins.
- Jafari Tabrizi, Mohammad-Taqi. (2007). *Philosophy of Religion*. Tehran: Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Khosravani, Hamid. (2024). "Critical Analysis of Materialistic Theology's Arguments on the Corporeal Resurrection Based on the Views of William Hasker and Charles Taliaferro" [In Persian]. *Research*, 4(3, 12), September.
- Kronen, J., & Reitan, E. (2011). *God's Final Victory: A Comparative Philosophical Case for Universalism*. London and New York: The Continuum Publishing Group.
- McMahan, J. (2001). *The Ethics of Killing: Problems at the Margins of Life*. New York: Oxford University Press.
- Mill, J. S. (1861). *Utilitarianism*. London: Parker, Son, and Bourn.
- Mill, J. S. (2003). *Utilitarianism* (Roger Crisp, Ed.). Oxford University Press. Original work published 1863.
- Mosavi-Nejad, Mahmoud. (2019). *Theories of Divine Justice in Contemporary Theology*. Qom: Research Institute for Islamic Sciences and Culture.
- Plantinga, A. (1974). *God, Freedom, and Evil*. Wm. B. Eerdmans Publishing Co.
- Safaei-Haeri, Ali. (2011). *Divine Justice: A Study of Its Foundations and Instances*. Tehran: Hekmat Publications.
- Schleiermacher, F. (1999). *On Religion: Speeches to Its Cultured Despisers*. Harper & Row. Original work published 1799.
- Schleiermacher, F. (2003). *Christian Faith*. T & T Clark. Original work published 1821.

- Schleiermacher, F. (2016). *Christian Faith: A New Translation and Critical Edition* (T. N. Tice, C. L. Kelsey, & E. Lawler, Trans.; C. L. Kelsey & T. N. Tice, Eds.). Westminster John Knox Press.
- Schleiermacher, Friedrich. (1989). *The Christian Faith* (H. R. Mackintosh & J. S. Stewart, Eds.). Edinburgh: T. & T. Clark. Original work published 1830.
- Stump, E. (2010). *Wandering in Darkness: Narrative and the Problem of Suffering*. Oxford University Press.
- Swinburne, R. (1993). *The Coherence of Theism*. Oxford University Press.
- Talbott, T. (1990a). "The Doctrine of Everlasting Punishment." *Faith and Philosophy*, 7(1), 19–43.
- Talbott, T. (1990b). "Providence, Freedom, and Human Destiny." *Religious Studies*, 26, 227–245.
- Talbott, T. (1992). "Craig on the Possibility of Eternal Damnation." *Religious Studies*, 28, 495–510.
- Talbott, T. (2004). "Misery and Freedom: Reply to Walls." *Religious Studies*, 40, 217–224.
- Talbott, T. (2007). "Universalism." In J. Walls (Ed.), *The Oxford Handbook of Eschatology* (pp. 446–461). New York and Oxford: Oxford University Press.
- Talbott, T. (2009). "God, Freedom, and Human Destiny." *Faith and Philosophy*, 26, 378–397.
- Talbott, T. (2010). "Grace, Character Formation, and Predestination unto Glory." In Buenting, 2010 (pp. 7–27).
- Talbott, T. (2020). "In Defense of the Loving Parent Analogy." In O. Crisp, J. Arcadi, & J. Wessling (Eds.), *Love: Human and Divine: Contemporary Essays in Systematic and Philosophical Theology* (pp. 97–112). New York: T&T Clark.
- Talbott, Thomas. (2022). "Heaven and Hell in Christian Thought." In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (Eds.).
- Tillich, P. (2000). *The Courage to Be*. Yale University Press.
- van Inwagen, P. (2006). *The Problem of Evil*. Oxford University Press.
- Williams, B. (1973). *Problems of the Self: Philosophical Papers 1956–1972*. Cambridge University Press.
- Wright, N. T. (2006). *Evil and the Justice of God*. InterVarsity Press.

